

پاکستان: ناسیونالیسم بدون یک ملت؟

بیژن اسدی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

Christophe Jaffrelot (ed.), *Pakistan, Nationalism Without a Nation?* New Dehli: Manohar Publishers, 2004. 352 pages.

از جمله اینکه در اروپا، روند جاری وابستگی به نهاد کلیسا کم‌کم جای خود را به وابستگی به «ملت» (Nation) داد. باید اشاره کنیم همانطور که رنسانس زمینه‌های تاریخی تحول مذکور را پایه‌گذاری کرد، ضمناً نیروهای جدید سیاسی و اجتماعی نیز که در نتیجه رشد و گسترش انقلاب صنعتی و پیدایش سرمایه‌داری شکل

پدیده «ناسیونالیسم» یا ملی‌گرایی به مفهوم اخص خود ریشه در تحولات سیاسی اروپای باختری در قرن نوزدهم دارد. ولی پیش از آن نیز، وقوع انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و تغییر و تحولات سیاسی – اجتماعی ناشی از آن در اواخر قرن هیجدهم و نیز بخش عمده‌ای از قرن نوزدهم در غرب، به تدریج راه را برای پیدایش ملی‌گرایی هموار و آماده ساخت.

گرفتند، زمینه‌های عملی این پدیده را تشکیل دادند.

جدا از پدیده ملی‌گرایی و ظهور آن، ضمناً پدیده «ملت - کشور» که یکی از آثار و پیامدهای روند ناسیونالیسم بود، ابتدا در اروپای قرن نوزدهم و سپس در آسیا و خاورمیانه نیز ظهور و توسعه یافت. ریشه و باعث پیدایی «ملت - کشور»ها عمدتاً فروپاشی امپراتوریها یا تجزیه و جدا شدن سرزمینها از یکدیگر بودند، که در نتیجه آن بسیاری از کشورهای امروزی شکل گرفتند. از جمله اینکه در خلال دوره تاریخی نیمه قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم، پدیده یاد شده وضعیت جغرافیایی و سیاسی - اجتماعی اروپا را دگرگون کرد. در ادامه همین تحولات و با تأخیری قابل توجه با فروپاشی امپراتوری عثمانی - به عنوان یک امپراتوری بزرگ اسلامی - با حيله و نیرنگ و طراحی زیرکانه قدرت استعماری انگلستان، زمینه پیدایی چند ملت - کشور جدید در خاورمیانه (نظیر عراق، سوریه، لبنان، اردن و غیره) فراهم شد. قابل توجه است که پدیده و روند مذکور، به شکل «تحریک» به شکل‌گیری و ظهور

«ناسیونالیسم عرب» و در قالب نماد «انقلاب عربی» در خلال سالهای ۱۸-۱۹۱۶ خود را نشان داد. جالب توجه است که همین ناسیونالیسم عربی اولیه که پردازنده اصلی آن دولت انگلستان بود، بعداً به عنوان یک ابزار و راهکار عمده، در مقابله با خود پیرکهنه استعمار نیز در مورد استفاده قرار گرفت و غالب ملت - کشورهای عرب را به استقلال و رهایی رساند.

از جمله آثار و پیامدهای مهم جنگ دوم در آسیا و افریقا، شناسایی مظاهر استعمار و مبارزه با آن بود که در قالب نهضت‌های رهایی‌بخش و استقلال‌خواهی منشأ تحولات زیادی در منطقه شد. به ویژه، پیرو استقلال چند کشور عرب خاورمیانه پس از پایان جنگ دوم جهانی، هندوستان نیز در سال ۱۹۴۷ به رهبری مهاتما گاندی از یوغ استعمار انگلستان رهایی یافت و همزمان مناطق مسلمان‌نشین غرب و شرق آن به رهبری «محمدعلی جناح» در قالب کشور دوپاره پاکستان (غربی و شرقی) شکل گرفت. پاکستان از زمان ظهور خود با یک وظیفه و هدف سنگین روبه‌رو شد، یعنی تبیین و

تعیین یک هویت متفاوت از هویت هندی‌ها. کشوری که از تقسیم تمدن کهن هندوستان زاده شده بود، در تلاش برای ساختن فرهنگ خودش برآمد، فرهنگی که نه تنها متفاوت از فرهنگ هندوستان باشد، بلکه تمامی جهانیان نیز آن را بشناسند. شخص محمدعلی جناح قائد اعظم پاکستان می‌خواست یک کشور قدرتمند بنا کند که بر پایه اصولی سه‌گانه متکی باشد: «یک ملت، یک فرهنگ، یک زبان». پاکستان بر آن شد که وطن مسلمانان ساکن هندوستان انگلیس باشد، و زبانش چیزی نبود جز اردو. «محمدعلی جناح صاحب ایدئولوژی بود، ولی او از ضرورت پایه‌های لازم اجتماعی و جغرافیایی برای آن غافل بود.»

کتاب حاضر بر آن است تا سیاه‌روشن‌ها و تضادهای بین فقدان یک هویت ملی مثبت - و تا اندازه‌ای متفاوت از فرهنگ هندی - و وجود یک احساس ناسیونالیستی قوی در پاکستان را که مستقیماً علیه هندوستان جریان دارد، مورد بحث و بررسی قرار دهد.

همانطور که «ژافرلو» ویرایشگر کتاب در مقدمه مفصل و پژوهش‌گونه خود

توضیح می‌دهد، «پاکستان به عنوان یک دولت، بیشتر از آنکه بر همبستگی و اتحاد ملی تکیه کند، بر یک ناسیونالیسم ضد هندی اتکا کرده است و خلاصه کلام اینکه همین امر مسئله ناسیونالیسم بدون یک ملت را ایجاد کرده است.» (ص ۴۲)

این وجه اختلاف بین ملی‌گرایی و ملت موجود در پاکستان تنها حالتی مصنوعی و بازی با الفاظ را ندارد. ناسیونالیسم عبارت از یک ایدئولوژی است که مبتنی بر عامل سرزمین یا همگن بودن نژادی مردمان وابسته به آن است. از طرف دیگر، ملت عبارت از یک ساختمان اجتماعی به هم پیوسته و متحد، با یک قدرت سیاسی متمرکز، ثابت و همیشگی است، که مرزهای آن به خوبی مشخص شده است، یک اتحاد و همبستگی نسبی اخلاقی، احساسی و فرهنگی در میان ساکنان آن سرزمین وجود دارد که آگاهانه خود را وابسته به حکومت و قوانین جاری آن می‌دانند (تعریف «مارسل ماوس» جامعه‌شناس فرانسوی از ملت).

تعریف بالا دخالت عوامل مهمی مانند گروه‌های زبانی یا جوامع مذهبی در مفهوم شکل‌گیری یک ملت را نادیده گرفته

است. به نظر می‌رسد که پاکستان به رغم وجود عامل همگن و واحد «اسلام» در آن، ولی به مفهوم خاص خود یک ملت نیست، چرا که دارای هویت‌های نژادی گوناگونی است که حتی می‌توان آنها را «ملیت»‌های دیگری توصیف کرد. براساس «نظریه دو ملت» جناح، می‌توان پاکستان را به مثابه یک «کشور ایدئولوژیک» که در مقابل یک ملت دیگر - یعنی هندوستان - شکل گرفته است، توصیف کرد. ولی این بدان معنی نیست که پاکستان را براساس شاخص‌های جامعه‌شناختی، یک «ملت» به شمار آوریم. پروفیسور «خالد بن سعید» در اواخر دهه ۱۹۹۰ این پرسش را مطرح می‌کند که: «پاکستان با تمام نقاط ضعفش یک دولت دارد، ولی آیا ضمناً یک ملت هم دارد؟» این پرسش بدو از وجود چندپارگی و شکاف‌های موجود در میان گروه‌های گوناگون نژادی آن ناشی می‌شود که به طور مشخص از همان ابتدا وجود داشته است. حتی از یک دیدگاه کلان‌تر نیز، به رغم اینکه این اسلام مایه و عامل اصلی تشکیل کشور پاکستان را فراهم کرده است، ولی چالش‌های فرقه‌ای مذهبی بین شیعیان و سنی‌ها یکی از

مسائل و بحران‌های اصلی پاکستان را تشکیل می‌دهد، که سالها شاهد آن بوده‌ایم. جدا از آن، در خلال سالهای پس از شکل‌گیری پاکستان، یک رشته تحرکات و روندهای جدایی‌خواهانه در آن کشور وجود داشته است، که جدایی و استقلال پاکستان شرقی و تشکیل کشور جدید «بنگلادش» نمونه بارز آنست.

در چگونگی ارتباط بین عناصر اسلام و ناسیونالیسم و ملت - کشور، «ادوارد مورتیمر» سه حالت کلی را مطرح می‌کند. الگوی نخست او در این رابطه، فروپاشی و تجزیه امپراتوری عثمانی پیرو جنگ جهانی یکم و از جمله تشکیل کشور جدید و کوچک‌تر ترکیه به عنوان باقی‌مانده و اثر امپراتوری سابق می‌باشد. به عقیده وی، در این الگو، ناسیونالیسم ترک یا «پان‌ترکیسم» جایگزین اسلام شد که مایه و خمیره اصلی قبلی امپراتوری و دولت اسلامی عثمانی را تشکیل می‌داد. الگوی دوم، مورد عربستان سعودی است که مذهب به عنوان ملاط اصلی پیدایی یک ملت جدید، جای ناسیونالیسم را گرفت. چنانکه اساس و مبنای تشکیل کشور عربستان سعودی در فاصله دو

جنگ جهانی یکم و دوم، در واقع شریعت و قوانین اسلام بود. اما نوع سوم ترکیب بین اسلام و ناسیونالیسم، الگوهای پاکستان، بنگلادش (پاکستان شرقی سابق) و کشمیر است. در این نوع، در واقع عامل اسلام خود به وجود آورنده نوعی «هویت ملی» و ناسیونالیسم شد. چرا که پرسش این است: «ملیت» پاکستانی‌ها چیست؟ اگر آنها را «هندو» بدانیم، پس چرا آنان خواستار تشکیل کشور مستقلی از هندوستان شدند؟ واقعیت این است که اساس و پایه تشکیل ملت - کشور جدید پاکستان، نه بر مبنای وابستگی قومی و ناسیونالیستی، بلکه بر مبنای وابستگی اسلامی بود.

کتاب حاضر در مجموعه مقاله‌های جالب خود تلاش دارد تا مسایل و مشکلات پیچیده سیاسی - اجتماعی پاکستان را که ناشی از تنشهای نژادی و قومی و نیز اختلافات مذهبی (شیعه و سنی) موجود کشور می‌باشد را مورد بررسی قرار دهد. «جنبش مهاجر»، روندهای ملی‌گرایانه «پشتون»ها و «بلوچ»ها، و «پنجابی کردن» کشور، و بالاخره درگیریها و دشمنیهای بین شیعیان

و سنی‌های متعصب (به ویژه وهابی‌های طرفدار عربستان سعودی) از آن جمله هستند. نویسندگان مقاله‌های کتاب، ضمناً موقعیت پیچیده کشور را در منطقه آسیای جنوبی، و از جمله سیاست خارجی آن و دیالکتیک موجود بین مسایل داخلی و سیاست خارجی، و نقش نظامیان و ارتش را در این رابطه مورد بحث و کنکاش قرار می‌دهد. پرسشهای قابل تأمل زیادی نیز در این راستا مطرح می‌شود، از جمله مسئله تعریف هویت پاکستان، کنترل و اراده کشور و مسئله عمیق وضعیت جاری نهاد دموکراسی در کشور و غیره. جدا از مشکل جغرافیایی دوپاره بودن کشور، وقوع مسئله حاد استقلال بنگلادش به میزان زیادی ناشی از فقدان دموکراسی در پاکستان بود، که نیازمند اجرای سیاست نمایندگی و ایجاد ساختار فدرال در بخش شرقی کشور، به جای تأکید بیش از حد بر یک مذهب مشترک (اسلام) به عنوان پایه یک دولت و حکومت واحد بود. ویرایشگر و یکی از نویسندگان مقاله‌ها (ژافرلو) نیز اشاره می‌کند که اسلام به تنهایی نتوانست پاکستان شرقی و غربی را به یکدیگر پیوند بزند. وی تأکید می‌کند

همانطور که یک مذهب مشترک نتوانست به عنوان یک چسب عمل کند، «مسئله زبان نیز نمی‌توانست به تنهایی عاملی برای مطرح شدن جدایی بنگال باشد، چرا که چالش‌های بعدی اجتماعی - اقتصادی و دستیابی به قدرت نیز ضمناً نامعلوم و زیر پرسش بودند.» (ص ۲۲)

بزرگترین چالش فرا راه همبستگی ملی پاکستان عبارت از منازعه‌های نژادی و فرقه‌گرایی است. در همین راستان، «یان تالبوت» در فصل یکم کتاب با عنوان: «پنجابی کردن پاکستان: افسانه یا واقعیت؟» این مسئله مهم را که عبارت از سلطه جمعیتی، سیاسی و اقتصادی پنجاب است، مورد کنکاش قرار می‌دهد. در عین حال که مسئله پنجابی کردن پاکستان غالباً به عنوان یک مانع اصلی در راه همبستگی و وحدت ملی محسوب می‌شود، ضمناً در سایر ایالتها نیز با خشم و غضب با این خواسته برخورد می‌کنند و همین امر به نوبه خود اتحاد آنان را عمیق‌تر می‌کند. تالبوت به این واقعیت اشاره می‌کند که پنجاب با توجه به طبقات گوناگون آن، فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی‌اش منطقه‌ای پاره پاره است.

«یونس صمد» در فصل دوم با عنوان: «درون و خارج از قدرت ولی نه کوچک و کم‌اهمیت و خارج از متن: سیاست هویت مهاجر» مسئله تهدید ناشی از جنبش مهاجر را که متوجه یکپارچگی پاکستان است، مورد بررسی قرار می‌دهد. مهاجرین لزوماً از شناسایی و تأیید هویت دولت جدید پاکستان که در واقع باعث پیدایی مسئله آنها و چالش با آنان شده است، خودداری کرده‌اند. به هر حال، وقتی که رهبر «جنبش ملی مهاجر» یعنی «الطاف حسین» بارها هشدار داده است که احتمالاً این جنبش همان راه بنگلادش را خواهد پیمود، بدین معنی است که استراتژی انتخاباتی خود را عوض خواهد کرد و این نشان می‌دهد که جنبش مذکور مشتاق دست زدن به کارهای جدید و ابراز قدرت بیشتر است.

«س. و. ر. نصر» در فصل سوم با عنوان: «اسلام، دولت و ظهور نظامی‌گری فرقه‌ای در پاکستان»، ظهور و توسعه فرقه‌گرایی (شیعه - سنی) نظامی را در میان اکثریت طبقه سنی مذهبیان پاکستان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. به ویژه، این پدیده پس از پیروزی

انقلاب اسلامی ایران که منجر به تقویت موضع شیعیان پاکستان شد، و سیاست اسلامی کردن ژنرال «ضیاء الحق» رییس جمهوری اسبق آن کشور مبتنی بر تفسیر خاص سنی‌مذهبان از اسلام و مشروعیت اسلامی و ارایه بیانیه (مانیفست) اسلام جهانی (ص ۸۸) بسیار تشدید شد.

«اولیویه روا» پژوهشگر فرانسوی و عضو ارشد «مرکز مطالعات و پژوهش‌های بین‌المللی» فرانسه و از جمله کارشناسان مسایل اسلام سیاسی، فصل ششم این کتاب را با عنوان: «طالبان: یک ابزار استراتژیک برای پاکستان» به رشته تحریر درآورده است. قابل ذکر است که وی نویسنده کتابهایی جالب و از جمله: «شکست اسلام سیاسی» (۱۹۹۶)، «آسیای مرکزی جدید» (۲۰۰۰)، و کتاب اخیرش «شبکه‌های اسلامی، ارتباط افغانستان - پاکستان» (۲۰۰۲ و ۲۰۰۴) می‌باشد. وی در این مقاله اشاره می‌کند که حمایت پاکستان از گروه طالبان از سال ۱۹۹۴ به بعد می‌تواند از دو سطح تحلیل تبیین شود: (۱) یک دورنمای ژئواستراتژیک که در زمان تهاجم نیروهای شوروی به افغانستان طراحی شد و هدف آن عبارت

از توسعه نفوذ منطقه‌ای پاکستان با برقراری کنترل روی افغانستان از طریق یک جنبش بنیادگرای اسلامی و با سلطه پشتون‌ها بود، (۲) ایجاد یک ارتباط عقیدتی و مذهبی با استفاده از توسعه شبکه‌های غیر رسمی مدرسه‌های علوم دینی در پاکستان بود. این‌گونه مدارس دینی در همان حال که مسئله اعتبار اسلامی حکومت پاکستان را به چالش می‌کشیدند، ولی در عین حال نفوذ پاکستان را در منطقه با استفاده از ابزارهای غیر دولتی توسعه می‌دادند. حکومت‌های گوناگون پاکستان در راه تحقق هدف دوم و در تکمیل هدف نخست، با استفاده از نهادها و ابزارهای نظامی و اطلاعاتی خود توانستند منافع منطقه‌ای را با درگیریهایی اندکی - چه از نظر مالی و چه نیروی انسانی - با موفقیت تأمین نمایند. ضمناً پاکستان همواره توانسته است سیاستها و نقش خود را به شکلی «موجه و حق به جانب و ضمناً قابل تکذیب و انکار» در افغانستان با هیچ نوع اعمال فشاری از سوی جامعه بین‌المللی پیش ببرد. (ص ۱۴۹) البته بعداً با افراط‌کاریهایی مذهبی و عملکردهای منفی گروه طالبان و روند

بین‌المللی کردن «قطب اسلامی» (به ویژه از سوی گروه القاعده تحت حمایت طالبان)، عوارض جانبی آن گریبان پاکستان را نیز گرفت!

«مریم ابوظهاب» از جمله کارشناسان مسایل سیاسی - اجتماعی پاکستان و اسلام سیاسی، در فصل چهارم کتاب با عنوان: «ابعاد منطقه‌ای منازعات فرقه‌ای در پاکستان»، ضمن بررسی موضوع محوری یاد شده، ارتباط بین گروه‌های فرقه‌ای پاکستان و سازمانهایی نظیر طالبان و نیز نقش کشورهایمانند ایران و عربستان سعودی را در ترویج و تشویق فرقه‌گرایی در آن کشور شرح می‌دهد. وی همچنین تحركات گروه‌های فرقه‌ای را در سرزمین کشمیر، آسیای مرکزی و ایالت «اویگور» چین غربی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد.

نکته قابل توجه در محتوای کتاب این است که اگرچه غالب مقاله‌ها با یک دید بدبینانه و تردیدآمیز مسایل سیاسی - اجتماعی پاکستان را در رابطه با گروه‌های گوناگون مذهبی، فرقه‌ای، زبانی، و غیره بررسی و تجزیه و تحلیل کرده است، ولی «پیر فرانس» در فصل پایانی و نتیجه‌گیری

کتاب، جمع‌بندی و استنتاج نهایی را با دیدی مثبت و متفاوت از نقطه‌نظرهای دیگر نویسندگان کتاب مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ضمناً به رغم اینکه مفاد کتاب عمدتاً بررسی رخدادهای و پیامدهای منطقه‌ای مربوطه را از زمان واقعه ۱۱ سپتامبر آمریکا (۲۰۰۱) مد نظر داشته است، ولی مباحث ارایه شده از سوی نویسندگان گوناگون کتاب، خیلی مربوط و پیوسته به یکدیگر می‌باشند. به طور کلی مقاله‌های ارایه شده، درک و فهم بهتری از مسایل سیاسی و اجتماعی پاکستان به دست خواننده می‌دهد. این کتاب مفید به ویژه به خواننده تفهیم می‌کند که «چرا پاکستان به مثابه یک تهدید منطقه‌ای، بلکه ضمناً تهدید علیه خودش نیز تلقی می‌شود!»

کتاب: «پاکستان ناسیونالیسم بدون یک ملت؟» شامل یک مقدمه طولانی و پژوهشی به قلم ویرایشگر کتاب، سه بخش گوناگون در قالب ۱۳ فصل و یک نتیجه‌گیری و استنتاج محققانه مستقل (بدون احتساب شماره‌بندی فصلی) با عنوان: «و هنوز، پاکستان وجود دارد» تنظیم و تدوین شده است. عناوین

بخشهای سه‌گانه کتاب به ترتیب عبارتند از: ۱) دولت (اسلامی) ناموفق: منازعه‌ها و فرقه‌گرایی، ۲) در چهار راه تنشهای منطقه‌ای: چگونه یک ناسیونالیست به

وسیله ایدئولوژی تکه تکه می‌شود؟ و ۳) چگونه ناسیونالیسم طراحی می‌شود؟ سیاست خارجی منطقه‌ای پاکستان.

